استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

تهیه و ترتیب : فریده نوری شنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۲۶

تولدت مبارک

از آسمان یادت چیدم ستاره تک تک
سالی دوباره طی شد میلاد تو مبارک



دخترم، مرجان من، من همیشه با خود زیباترین جملات را برای این روز مقدس زندگیم زمزمه می کنم، اما امروز همه جملات از ذهنم فرار کرده اند. لاکن بدان یکدانهٔ من که با شکوه ترین روز زندگی ام، روز تولد تو بود و است. دخترم با تولد تو آفتاب زندگیم طلوع کرد و امروز باوجود نبودنت برایم از

salamwatanam@gmail.com

مقدس ترین روز هاست و یاد آور همان لحظه هائی است که تو به دنیا آمدی و صدای قلب تو آرام کننده ترین سرود زندگی ام شد.

زیرا در این روز برای من جهان رنگ تازه گرفت و دلم را مالامال عشقت نمود و تو با آمدنت و لبخند شرینت زندگی ام را پُر کردی و در این روز همیشه از خدا می خواستم که همه آرزو هایت به حقیقت بپیوندد، اما خدا برایت تصمیم دیگری گرفت. تو را نزد خود خواست و من را در این ۹ سال و شش ماه در آتش غم تو سوختاند.

عاقبت در یک شب از شب های دور [دختر من] پا به دنیا می نهد

آن زمان بر من خدای مهربان نام شورانگیز مادر می نهند

آن زمان طفل قشنگم بی خیال در میان بسترش خوابیده بود

بوی او چون عطر معطر از گلاب در مشام جان من پیچیده بود

آن زمان دیگر وجودم مو به مو بسته باهستی طفلم می شود

آن زمان در هر رگ من جای خون مهر او در تار و پودم می دمد



می فشردم پیکرش را در برم

گفتمش چشمان خود را باز کن

همچو عشق پاک من جاوید باش

در کنارم زندگی آغاز کن

می گشاید نورِ چشمم دیدگان

بوسه ها از مهر بر رویش زدم

گفتمش آهسته ای طفل عزیز

می پرستم من ترا، من مادرم

salamwatanam@gmail.com







از همان روزیکه پای تو به این دنیا رسید

غصه **هایم یک به یک از قلب و جانم پر کشید**

روز میلاد تو دنیا یک صدا خندیده بود

آسمان در مقدمت باران گل باریده بود

چشم باز کن که تماشایی دیدار شوم

دیده بگشا که به هوش آیم و بیدارشوم

جلوه کن دخترم، ای خاطرهٔ صبح ازل

تا منِ گمشده تر نیز پدیدار شوم

گریه ات را غزل شادتری خواهم خواند

اگر از شاعری غصه سبکبار شوم

بی‌شک انگار نبوده است **و نبودم به جهان**

گرنه در آئینهٔ چشم توتکرار شوم

دخترم! پنجره ای تازه دیدار خدا

چهره بگشا! نکند یکسره دیوار شوم



salamwatanam@gmail.com

****



روح تو را که دید خدا، گوهر آفرید احساس را دمید به گل، دختر آفرید

****





دختر یکدانهٔ من:

می خواستم در هنگام پیری توانایی و عصایی دست تنهایی من باشی

salamwatanam@gmail.com



پنداشتم همیشه گل خاطر منی　　عشق منی امید منی [دختر منی]

پنداشتم که از پی تنهایی و سکوت　　از عمر آنچه مانده بجا در بر منی

پنداشتم چو مرغ سبکبال آرزو　　تا آخرین دیار خدا همرهم روی

اکنون به خویش گیریم و بر آرزوی خویش

salamwatanam@gmail.com